

فصل اول:

مقدمه:

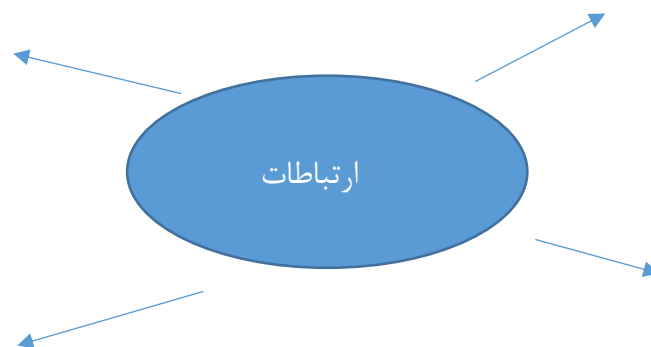
مبانی:

غالبا ارائه کردن یک تعریف جامع و مانع و در عین حال منطقی و حساب شده از یک موضوع یا موضوعات خاص اجتماعی کار آسانی به نظر نمی رسد، بنابراین می توان گفت تعاریف متعددی در این ارتباط وجود دارد. **هرگاه انسان تنها دور از اجتماع در نظر گرفته شود حق یا حقوق عنوان پیدا نمی کند، تعیین حقوق و تکالیف برای افراد منوط به بودن آنها در جامعه و زندگی اجتماعی آنهاست.** نیکوکار از بدکار یا ظالم از مظلوم در اجتماع و در برخورد انسانها با یکدیگر مشخص می شود.

زمانی که فرد در داخل اجتماع قرار می گیرد برای امر معاش و... ناگزیر از داشتن رابط با سایر افراد و ارکان

جام

عه می باشد، اگر این رابطه در جامعه تحت نظم و قانون درنیاید بی نظمی و اختلال حکم فرما شده و امنیت و آسایش عمومی سلب خواهد شد، بنابراین باید قواعدی بر روابط آنها حکومت کند. **حقوق عهده دار تنظیم این امور و تأمین نظم و زندگی سالم انسان در اجتماع است.**



بنابراین می توان گفت در جامعه از یک طرف افراد و اشخاص عادی (فرمانبران) قرار گرفته اند و از طرف دیگر قدرت حاکم (فرمانروایان) پس می توان گفت جامعه از فرمانروایان و فرمانبران ترکیب شده است. همانگونه که فرمانبران با یکدیگر ارتباطی دارند با فرمانروایان نیز دارای انواع روابط هستند.

حقوق:

به معنای جمع حق : شامل مجموعه امتیاز و اختیاراتی است که به موجب آن، هر فرد می تواند چیزی از دیگران بگیرد، آنان را به انجام امری یا انصراف از چیزی و امتناع از امری وادار سازد. حق بستانکار بر بدهکار، از این قبیل است.

حقوق عبارت است از مجموعه قواعد عام، کلی و الزام آور (با ضمانت اجرای) است که در راستای حمایت از نظم، امنیت اجتماعی و برقراری عدالت نسبی در جامعه، توسط دولت بر اجتماع حاکم است.

ویژگی قواعد حقوقی :

۱- عام و کلی بودن

مقصود از کلیت داشتن «قاعده حقوقی» این نیست که همه مردم موضوع حکم آن قرار گیرند. قواعد حقوق باید هنگام وضع مقید به فرد یا اشخاص معین نباشد نگاه قواعد حقوقی متوجه اشخاص خاصی نیست، بلکه به طور کلی برای تمامی افراد جامعه وضع می شود.

ممکن است **قاعده‌ای درباره چند شخص، یا تنها یک نفر**، قابل اجرا باشد، مانند قوانین مربوط به مسئولیت رئیس جمهور، وزیران و اختیارات پادشاه، ولی محدود بودن قلمرو اجراء با کلی بودن حکم منافات ندارد، زیرا نسبت به تمام کسانی که در آن وضع خاص قرار دارند قابل اجرا است. مهم این است که قاعده حقوقی در هنگام وضع، مقید به فرد یا اشخاص معین نباشد و مفاد آن با **یک بار انجام شدن از بین نرود**.

۲- الزام آور بودن

چرا باید قواعد حقوقی الزام آور باشند؟ ویژگی ذاتی قاعده حقوقی اینست که **برای دستیابی به هدف اساسی حقوق یعنی تحقق عدالت نسبی و برقراری نظم اجتماعی، که دارای خصوصیت اجباری و الزامی بودن این قواعد، می باشد**. (البته درجات الزام آوری این قواعد متفاوت است).

برای این که حقوق بتواند به **هدف نهایی خود برسد باید رعایت قواعد آن اجباری باشد**. وظیفه حقوق اعلام وقایع یا اخبار از حقایق نیست. برای تنظیم روابط مردم، باید آنها را به انجام پاره‌ای امور ناگزیر ساخت و از پاره‌ای دیگر منع کرد.

از مشخصات حقوق قدرت الزامی آن است. **قواعد حقوقی از آن جهت الزام آور است که علاوه بر تامین آسایش و نظم عمومی حافظ عدالت نیز می باشد**. اگر در جامعه اشخاص مکلف

بر طبق طبع تجاوزکارانه خود از اجرای احکام و قواعد حقوق سرباز زنند و در برابر تجاوز خود هیچ مانعی نبینند نمی توان گفت در آن جامعه نظمی وجود دارد و یا عدالت قابل استقرار است.

۳- داشتن ضمانت اجرا

قاعده‌ای را که اجرای آن از طرف دولت تضمین نشده است نباید در شمار قواعد حقوقی آورد زیرا، اگر اشخاص در اجرای آن آزاد باشند و در برابر تخلف خود هیچ مکافاتى نبینند، چگونه می توان ادعا کرد که نظمى در جامعه وجود دارد

پایه و مبنای ویژگی الزام آور بودن قواعد حقوقی در صورت وجود ضمانت اجرا مستحکم می گردد. اگر ضمانت اجرایی برای قواعد حقوقی لحاظ نمی شد، ویژگی الزام آور بودن این قواعد بی فایده و در عین حال بی معنا و مفهوم به نظر می رسید.

برای استقرار عدالت و تنظیم روابط اجتماعی، ناچار بایستی مردم در برابر هم حقوق و تکالیفی داشته باشند و هرگاه حقی مورد تجاوز یا انکار واقع شود، دولت آن را اجرا کند. پس، داشتن ضمانت اجرا یکی از لوازم و ویژگیهای حقوق است و همین صفت، قاعده حقوقی را از سایر قواعد اجتماعی، مانند اخلاق و مذهب، جدا و ممتاز می سازد

ساده ترین وسیله اجبار، مجازات کسانی است که از فرمان قانون سرپیچی می کنند. کیفر قانون ممکن است مربوط به شخص متجاوز باشد، مانند اعدام و حبس و تبعید، یا به اموال او، مانند غرامت و مصادره دارایی، و نیز ممکن است جنبه اداری داشته باشد، مانند گرفتن گواهینامه راننده متخلف..

قاعده حقوقی یعنی قاعده‌ای که توام با ضمانت اجرا است. الزامی بودن از مشخصات قاعده حقوقی است ولی قواعد دیگری هم حالت الزامی را دارد در حالی که قاعده حقوقی نیستند **مثل قواعد اخلاقی و قواعد مذهبی** که برای پیروان ایجاد تکلیف می‌کند و الزام در معنی وسیع را به همراه دارد اما ضمانت اجرای مادی مثل حقوق ندارند.

۴- اجتماعی بودن

هدف قواعد حقوقی تحقق نظم اجتماعی است. در واقع **ساده ترین مفاهیم حق تنها در اجتماع جلوه گر است**. حق حیات، حق زندگی، حق مالکیت، آزادی بیان، آزادی عقیده و... به همین جهت در تعریف حقوق گفته شد: قواعدی است که «... بر اشخاص، از این جهت که عضو جامعه هستند، حکومت می‌کند». **اگر انسانی تنها و دور از اجتماع فرض شود، برای او از نظر حقوقی نه حقی متصور است و نه تکلیفی**. ساده ترین مفاهیم حق فقط در اجتماع جلوه گر است. چنانکه قواعد مربوط به اسم و حقی که اشخاص بر نام خانوادگی خود دارند، در صورتی مورد پیدا می‌کند که دو شخص یا دو خانواده وجود داشته باشند و هر کدام به اسمی نامیده شوند، تا برای ممتاز ساختن آنها نام خاص به کار آید

۵- استمرار

قواعد حقوق باید **هنگام وضع مقید به فرد یا اشخاص معین نباشد و مفاد آن بایک بار اجرا قابلیت خود را از دست ندهد و دائمی باشد**. هر چند که تنها یک یا چند تن مشمول مقررات آن باشند. یعنی قانون یک بار مصرف نباشد.

اهداف قواعد حقوق

تامین آسایش و آرامش، برقراری نظم، تامین آزادی، فراهم شدن امکان بر آورده شدن حقوق افراد، امکان انجام وظایف و تکالیف توسط افراد، برقراری عدالت نسبی و...

هر زمان شما برای خودتان حق و امتیازی قائل بشوید همان حق و امتیاز به گونه ای برای شما می شود وظیفه و تکلیف در قبال دیگران موضوع مهم و اساسی دیگر، اهداف حقوق است، زیرا هر چند معیار مشروعیتِ قاعده حقوقی، و در نتیجه قدرت نفوذ و الزام آن، استوار بودن قاعده بر مبنایی است که در یک نظام حقوقی، مقبول به شمار می رود، اما توجه به مبنای حقوق برای ساخت قاعده حقوقی مطلوب کافی نیست و قانون وضع شده باید تأمین کننده هدف و غرض مورد نظر نیز باشد.

عالمان حقوق درباره هدفِ ماهوی حقوق اتفاق نظر ندارند، ولی نظم و عدالت نقطه اشتراک همه مکاتب حقوقی به شمار می رود. افزون بر اختلافی که در معرفی نظم یا عدالت، به عنوان هدف یگانه حقوق وجود دارد، در میان کسانی که هم نظم و هم عدالت را هدف حقوق می دانند این پرسش مطرح است که در هنگام تزامن آن‌ها کدام یک مقدم است.

درباره هدفِ موضوعی حقوق — که فرد است یا جامعه — نیز اختلاف نظر وجود دارد، که منشأ آن، اختلاف دیدگاه‌ها درباره مبنای حقوق و نیز اصالت فرد یا جامعه است.

در این ارتباط دو دیدگاه وجود دارد

اصالت فرد (لیبرالیسم)

اصالت جمع (سوسیالیسم)

نظریه اول - اصالت فرد

بر اساس این نظریه فردگرایان هدف از حقوق احترام به انسان است یعنی انسان ارزش دارد. انسانی که آزاد می باشد هیچ حکومتی نمیتواند آزادی انسان را محدود بسازد، از این نظریه انسانها تا جایی آزاد هستند که به آزادی دیگران تجاوز نکند

در این جا هدف تامین منافع افراد در جامعه است و معتقد است حقوق از منافع افراد دفاع و آزادی را به بهترین وجه تامین نماید. هر کس که استعداد دارد و تلاش بکند از قدرت و ثروت بیشتر برخوردار میشود. هدف حقوق تامین، سعادت فرد است. مانند آزادی بیان، آزادی رفت و آمد و...

الف: در عرصه سیاسی دموکراسی را پیشنهاد میکند (رقابت آزاد برای بدست آوردن قدرت) حکومت در نتیجه اراده انسانها است پس حکومتها باید آزادی افراد را بیشتر بسازد و نمیتوان این آزادی را محدود کرد.

ب : در عرصه اقتصادی بازار آزاد و قانون عرضه و تقاضا را پیشنهاد میکند اقتصاد بر اساس عرضه و تقاضای بازار و رقابت تنظیم میشود ، دولت ها نباید در اقتصاد دخالت کند زیرا در اقتصاد دولتی دیگر تلاش نمیکند و موجب فساد است.

ج : از نظر حقوقی اصل حاکمیت اراده و آزادی قرارداد ها را پیشنهاد می کند. اشخاص اگر تعهدی را میپذیرد بر اساس اراده خودشان است که در نتیجه قرارداد است.

انتقاد:

این شیوه به **بی عدالتی منجر میشود**. زیرا با آزادی های بی قید و شرط ثروتمندان ثروتمند تر شده فقیران فقیر تر میشوند و فرصت چانه زنی برای مشتری باقی نمی ماند و تبدیل به ظلم میشود. پس باید یک برابری وجود داشته باشد.

مشکلات جامعه بر اساس قرارداد اجتماعی حل نمیشود زیرا بسیاری از افراد جامعه از آزادی خود سوء استفاده میکند. در اقتصاد هیچ سرمایه داری حاضر نمیشود که بالای دیگران حق بدهد زیرا به دنبال منافع خود است. افراد ضعیف جامعه قدرت مقابله با سرمایه داران را ندارند سرمایه داران به دنبال انحصاری کردن اقتصاد میباشد.

نظریه دوم- اصلت جمع

بر اساس این نظریه فرد هیچ ارزشی ندارد بلکه **جامعه اصلت دارند**. درست است که افراد، جامعه را شکل میدهد اما **تا جامعه نباشد هیچ فردی به حقوق، نیازهای خود و عدالت خود نمیرسد** بنابراین افراد تا جایی آزاد میباشد که جامعه برای او آزادی را تامین میکند.

هدف قواعد حقوقی؛ تامین نظم و منافع اجتماع است. این مکتب معتقد است جامعه یک مفهوم اعتباری نیست که از فرد تشکیل شده باشد بلکه یک واقعیت اجتماعی بنام جامعه وجود دارد. **باید حدودی از آزادی افراد را فدای جامعه کرد. با تامین سعادت جامعه سعادت فرد تامین میشود**. از نظر آنها حکومت باید عدالت را (قدرت و ثروت) بین افراد جامعه تقسیم نماید.

مثال: آزادی بیان - عقیده - حیات - مسکن -

الف : در عرصه سیاست منتهی به دولت کمونیستی می شود. حکومت ناشی از اراده جامعه است و دولت است که به نمایندگی از افراد جامعه قوانین را تطبیق میکند.

ب : در عرصه اقتصاد به اقتصاد دولتی و بازار کنترل شده منجر میگردد رقابت نمیتواند موجب عدالت شود بلکه موجب فساد است . دولت باید در اقتصاد دخالت کرده و نیاز های مالی جامعه را تامین میکند.

ج : در عرصه حقوق به منع آزادی قرارداد و محدودیت حاکمیت اراده فردی می انجامد. مبنای قواعد حقوقی اراده جامعه است. قرارداد ها در صورتیکه جامعه تعیین کند قابل اعتبار میباشد.

انتقاد:

۱- این مکتب مانع از تلاش و رشد و شگوفایی استعداد ها میشود و از طرف دیگر باعث سلب آزادی و اراده افراد میگردد.

۲- افراد جامعه را تشکیل میدهد . اگر آنها نباشند جامعه ای وجود ندارد در صورتیکه فرد به نیاز های خود نرسد جامعه نیز به اهداف خود نمیرسد.

۳- قدرت سیاست و اقتصاد با قواعد حقوقی تنظیم میشود. این قدرت اکنون به دست دولت و حکومت است. این مطلب خیلی خطرناک است.

۴- در اقتصاد دولتی فساد وجود دارد ، اگر رقابت وجود نداشته باشد دیگر کسی به منافع خود توجه نمیکند.

نتیجه:

هدف حقوق اینگونه نیست که فقط فرد یا جامعه اصالت داشته باشد ، هدف از حقوق حمایت از فرد و جامعه با هم است امروزه دیگر این دو نظریه با هم دو قواعد حقوقی اثر میکند و از طرفی حقوق فردی قابل احترام است و از جهتی دیگر هم حقوق جامعه باید رعایت شود.

تقسیمات و شاخه های علم حقوق :

اصولا دانش حقوق را از جهت منشا پیدایی، رابطه حقوقی و از لحاظ قلمرو اجرایی می توان به سه گروه جامع تقسیم بندی کرد.

معیار اول : بر اساس منشاء پیدایی و ایجاد مقررات حقوقی

۱- حقوق طبیعی

حقوق طبیعی به حقوقی گفته می شود که اشخاص بر پایه طبیعت خود دارا هستند. بدون آن که مشروط به توافق دیگران، وجود نهادهای سیاسی و قضائی و یا قوانین و سنت ها باشد ولیکن با قانون - نظم عمومی - اخلاق حسنه محدود می شود؟

بنابراین حقوق طبیعی به هر انسان در هر زمان و هر مکانی تعلق می گیرد. نامشروط و تغییرناپذیر است و به کسی دیگر نمی توان واگذار کرد.

اساسی ترین حقوق طبیعی بشر، که بیش از همه بر روی آنها توافق هست، عبارتند از: **حق زندگی، آزادی و برابری و تملک**. (تصاحب، تملک و محافظت از دارایی خود) حکومت ها باید سعی کنند اگر حقوق موضوعه ای دارند در راستای این حقوق عام و کلی و فطری باشد. و به عبارتی در سرلوحه ی تمام قوانین قرار دارند.

تصدیق حقوق طبیعی با محدود کردن آن همراه است. بدین معنا که حقوق طبیعی هر فرد محدود است به حدی که همان حقوق را به همان اندازه برای دیگران نیز تضمین کند.

پیروان حقوق طبیعی معتقدند حقوق و قوانین برگرفته از عقل (فطرت) و طبیعت است و انسان‌ها به عنوان آفریدگان طبیعت و خداوند می‌بایست بر مبنای فرمان‌ها و قوانین طبیعت و خدا زندگی خود را اداره و اجتماع خود را سازمان دهند و سعادت انسان‌ها را در اجتماع تامین می‌کند. و اعتبار آن ناشی از همین است بنابراین می‌توان گفت: آن قواعد و مقرراتی که تمام ملت‌ها و قبایل و اجتماعات آن را تایید کرده‌اند و در روابط خود بکار می‌بندند و تمامی حقوق و تکالیف خود را بر مبنای آن قرار می‌دهند، آن حقوق طبیعی (فطری) می‌باشد.

۲- حقوق موضوعه

به قوانینی گفته می‌شود که **با تصمیم انسان‌ها در یک جامعه** و نه لزوماً مبتنی بر اخلاقیات، قوانین مقدس (الهی) و یا قوانین طبیعی وضع می‌شود. به عبارتی مجموعه قواعد و مقرراتی است که در زمان معین، در یک جامعه‌ی مشخص اعمال می‌شود. این قواعد و مقررات، شامل رسوم و عرف‌ها، قوانین، رویه‌های قضایی و قراردادهای عمومی و شخصی و امثال آنها هستند.

معیار دوم: از جهت رابطه

بر اساس اینکه روابط قدرت حکومت و افراد و نیز روابط افراد جامعه با یکدیگر مورد توجه است به حقوق عمومی و حقوق خصوصی تقسیم می‌شود.

۱- حقوق عمومی:

در حقوق عمومی قواعد و ضوابط حاکم بر روابط دولتها با افراد (شهروندان) و نیز دولتها با یکدیگر مورد بحث قرار می‌گیرد.

حقوق عمومی که در واقع حقوق دولتی است حقوق گونه‌ای از روابط اجتماعی است که میان اشخاص صاحب قدرت و اشخاصی که از قدرت اطاعت می‌کنند برقرار می‌شود.

به عبارتی دیگر مجموعه قواعد و مقرراتی است که حاکم بر روابط بین فرمانروایان و فرمان بران است بر همین اساس بهتر است بگوئیم: حقوق عمومی قواعدی و مقرراتی است که بر روابط دولت و مردم حکومت می‌کند و سازمانهای دولتی را نظم می‌بخشد.

شاخه های حقوق عمومی:

حقوق اساسی: مجموعه قواعد و مقرراتی که تنظیم کننده قدرت بین قوای سه گانه در جامعه است.
حقوق اداری: مجموعه قواعد و مقرراتی که مسائلی چون اداره، کارمندان و سلسله مراتب دولتی و استخدامی در آن بررسی میشود.

حقوق مالیه: مجموعه قواعد و مقرراتی که تنظیم کننده مالیات ها و عوارض و دلایل ایجاد آنها میباشد. دولت مالیات را جمع آوری کرده و در قالب بودجه آنرا در جامعه هزینه میکند.
حقوق جزا: مجموعه قواعد و مقرراتی که بالای جرم و مجازات تطبیق میشود را حقوق جزا مینامند.

حقوق کار: مجموعه قواعد و مقرراتی که ناظر بر رابطه میان کارگر و کارفرما است.

اصول محاکمات مدنی، جزائی و تجاری: مجموعه قواعد و مقرراتی که صلاحیت محاکم و نحوه

چگونگی رسیدگی به پرونده های قضایی و اختیارات قضات را بیان میکند

۲- حقوق خصوصی:

مجموعه قواعد و مقررات حاکم بر روابط افراد با یکدیگر می باشد، مثل روابط مالک و مستاجر مانند: حقوق خصوصی، حقوق مدنی، حقوق تجارت، حقوق خانواده، حقوق مالکیت فکری

شاخه های حقوق خصوصی:

- ۱- حقوق مدنی: قدیمی ترین شاخه حقوق خصوصی، حقوق مدنی میباشد که همه اشخاص شامل آن میشود.
- ۲- حقوق تجارت: مجموعه قواعد و مقرراتی که بالای تاجر و اعمال تجارتي اش تطبيق میشود.

تفاوت عمومی و خصوصی:

۱. •منافع: هدف حقوق عمومی حمايت و تامين منافع اجتماعي و عموم و در حقوق خصوصي، حمايت از
۲. •منافع افراد است.
۳. •آمرانه: قواعد حقوق عمومی آمری است و اشخاص با تراضی یکدیگر نمی توانند آنها را نقض کرده و از اجرای قواعد آن سرپیچی کنند(افزایش جریمه)، در حالیکه قواعد حقوق خصوصی بر مبنای احترام به اراده ی افراد استوار است و جنبه اجبار ندارد (مانند مهریه)
۴. •ضمانت اجرایی: اگر حقوق خصوصی مورد انکار و تجاوز قرار گیرد ذینفع می تواند به دادگاه های دادگستری مراجعه و دادخواهی کند ولی در مورد حقوق عمومی مرجع شکایت خود دولت است که نمی تواند دادرس باشد و خود را برای تجاوز به حقوق دیگران محکوم کند فرضاً اگر قانونی وضع کند و جریمه توقف ممنوع را به ... افزایش دهد. مردم نمی توانند از دولت شکایت کنند.
۵. •موضوع حقوق عمومی تنظیم رابطه میان دولت با مردم و تشکیلات دولتی است همچنین ساختار دولت در آن بررسی میشود در حالیکه موضوع حقوق خصوصی تنظیم کننده روابط میان اشخاص میباشد.

معیار سوم از جهت قلمرو اجرایی:

با توجه به وضع و اجرای مقررات حقوقی در داخل مرزهای هر کشور و نیز در خارج از مرزها و در سطوح بین‌المللی به دو گروه حقوق داخلی و حقوق خارجی (بین‌المللی) تقسیم می‌شود.

۱- حقوق داخلی

حقوق داخلی (ملی) مجموعه قواعد و مقررات است که در حدود و ثغور یک کشور بر روابط افراد آن سرزمین حکومت کرده و این روابط را تحت نظم و انضباط در می‌آورد. به عبارتی بر دولت معینی حکومت می‌کند.

پس حقوق (داخلی) ملی وابسته و مخصوص به دولت و ملت معین است و هنگامی که سخن از حقوق ایرانی یا حقوق سوئیس می‌باشد، منظور حقوق ملی این کشورهاست. که به طور معمول در سراسر کشور یکسان اعمال می‌گردد.

۲- حقوق خارجی (بین‌المللی)

مجموعه قواعد و مقررات حاکم بر-رابطه دولت‌ها با یکدیگر- دولت‌ها با سازمانهای بین‌المللی- سازمانهای بین‌المللی با یکدیگر، امروزه اشخاص هم به عنوان تابع حقوق بین‌الملل در حقوق بشر مد نظر قرار گرفته‌اند.

قلمرو حکومت این حقوق محدود به دولت و ملت معینی نیست و از روابطی سخن می گوید که عامل خارجی (غیر ملی) در آن دخالت دارد. این رشته از حقوق همانند حقوق داخلی که به خصوصی و عمومی تقسیم می شود، به بین الملل عمومی و خصوصی تقسیم می شوند.

شاخه های حقوق بین الملل :

۱- حقوق بین الملل عمومی: مجموعه قواعد مقرراتی که تنظیم کننده رابطه دولت در

حوزه بین الملل است که بر اساس آن مسائلی چون سرزمین، حاکمیت، معاهدات بین المللی و مرزهای زمینی و هوایی و دریایی در آن بررسی میشود. سازمان های بین المللی هم امروزه فراوان شده اند که قدرتی فراتر از دولت ها پیدا کرده اند.

۲- حقوق بین الملل خصوصی: مجموعه قواعد و مقرراتی که رابطه اشخاص را در حوزه

بین الملل تنظیم میکند. معاملاتی چون تجارت، قراردادها، نگاه و ارتباطات بین المللی اشخاص در حقوق بین الملل خصوصی یکی از طرفین و یا هر دو به دولت های مستقلی ارتباط پیدا میکند که در آن تابعیت، تعارض قوانین در حقوق بین الملل خصوصی بررسی میشود.

فصل دوم:

سلسله مراتب قوانین

قانون:

در لغت به معنای رسم ، قاعده ، روش و آیین، به عبارت دیگر هر چیزی که تنظیم کننده رفتار انسان باشد، قانون نام دارد.

قانون عبارت از قاعده ی کلی و الزام آوری است که به منظور ایجاد نظم و استقرار عدالت بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می کند و اجرای آن از طرف دولت تضمین می شود.

از لحاظ حقوقی ، قانون در دو معنای ۱ - عام ۲- خاص به کار می رود. در اینجا آنچه اهمیت دارد مدون شدن و جنبه شکلی و تشریفات آن است.

در معنای عام:

مقصود از قانون، تمام مقرراتی است که از طرف یکی از سازمان های صلاحیت دار دولت وضع شده باشد.

ممکن است این سازمان (مرجع) قوه ی مقننه، رئیس دولت یا یکی از اعضای قوه ی مجریه باشد. بنابر این شامل تمام مصوبات مجلس، تصویب نامه ها، آیین نامه ها و بخش نامه های اداری می شود.

در اصطلاح خاص:

قانون به قواعدی گفته می شود که با تشریفات مقرر در قانون اساسی، توسط مجالس قانون گذاری وضع می شود.

اما چرا بحث از سلسله مراتب قوانین می کنیم؟ چرا قانونی بر قانون دیگر برتر است؟ مسئله سلسله مراتب قوانین امر مهمی است. در جهان امروز کمتر کشوری است که نظام حقوقی اش میان قوانین درجات برقرار نکرده باشد.

وقتی سخن از سلسله مراتب قوانین است. باید این واقعیت را بپذیریم که قوانین لازم الاجرای یک کشور دارای ارزش و اهمیت برابر نیست و قوانین و مقرراتی هست که به قوانین و مقررات دیگر برتری دارد لذا قوانین و مقررات کم اهمیت تر، نباید مغایر با قوانین برتر باشد.

سلسله مراتب قوانین:

۱- قانون اساسی

راس سلسله مراتب قانون گذاری، به قانون اساسی می رسد در نظام قانون گذاری کشورها قانون اساسی بالاترین قانون است که شالوده نظام سیاسی، تشکیلاتی آن کشور و اصول و قواعد حقوقی حاکم بر مردم آن سرزمین را بیان می کند و به عنوان قانون مادر، هیچ کس حتی قوه مقننه حق تخطی از آن یا تجاوز به آن را ندارد.

تعریف:

قانون اساسی به عنوان **قانون مادر عالی‌ترین سند حقوقی یک کشور و راهنمایی برای تنظیم قوانین دیگر است.**

قانون اساسی به عنوان قانون مادر، تعریف کننده اصول سیاسی، ساختار، سلسله مراتب، جایگاه، و حدود قدرت سیاسی دولت یک کشور، و تعیین و تضمین کننده حقوق شهروندان کشور است. هیچ قانونی نباید با قانون اساسی مغایرت داشته باشد.

به عبارت دیگر، قانون اساسی قانون تعیین کننده نظام حاکم است، قانونی که مشخص می‌کند قدرت در کجا متمرکز است، روابط این قدرت حاکم با آزادی‌ها و حقوق افراد ملت چگونه است و این قوای حاکمه اعم از قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضائیه چه اقتدارات و مسئولیت‌هایی در برابر ملت دارند.

آنچه که ما امروزه به عنوان قانون اساسی یک کشور می‌بینیم حاصل چندین قرن تجربه است و این تجارب هم از تجارب بشری است. **هیچ کشوری نمی‌تواند ادعا کند که این سند نوشته و تجربه حتما متعلق به اوست** و دیگر کشورها تجربه ای ندارند.

منتها در دستیابی مردم به قانون اساسی، برخی ممالک زودتر و برخی دیرتر در تهیه قانون اساسی خود اقدام نموده اند.

مهمترین تفاوت ها:

۱. مرجع وضع؛ مجالس ویژه موسس
۲. همه پرسى
۳. تجديد نظر اون هم با همه پرسى

۲-قوانين عادى

پس از قانون اساسى، مرتبه ديگر در سلسله مراتب قوانين عادى مى باشد. كه توسط «قوه مقننه يا مجلس شوراى اسلامى» وضع مى گردد.

قانون عادى در اصطلاح حقوق اساسى، به مصوباتى اطلاق مى گردد: كه با تشریفات مقرر در **قانون اساسى از سوى مراجع قانون گذارى (مجلس) وضع شده** يا از طريق همه پرسى، به طور مستقيم انجام گرفته باشد.

۳-مصوبات دولت

مرتبه پايانى در سلسله مراتب قانون گذارى مصوبات «قوه مجريه» است. كه توسط هيئت دولت يا دستگاه هاى دولتى به تصويب مقررات دولتى (تصويب نامه ها، آيين نامه ها و بخش نامه ها) در نظام ادارى مى پردازد.

قانون اساسی در ایران

نگاهی به سیر تصویب قانون اساسی ایران

اولین قانون اساسی:

تصویب اولین قانون اساسی در ایران عمری برابر با تأسیس اولین مجلس شورای ملی در کشور دارد **قانون اساسی مشروطه اولین قانون اساسی ایران بود** که در ۱۲۸۵ با رهبری دو گروه، روحانیون و روشنفکران جوان پس از تصویب مجلس شورای ملی، در اولین دوره فعالیت خود به امضای مظفرالدین شاه رسید و ایران را صاحب اولین قانون اساسی کرد. این قانون ۵۱ ماده داشت که عموماً مربوط به طرز کار مجلس شورای ملی و مجلس سنا می‌شد، به همین دلیل در آغاز به نظامنامه نیز مشهور بود.

این قانون بعد از موفقیت مشروطه خواهان در گرفتن فرمان مشروطه و با عجله تهیه شده بود و در آن ذکری از حقوق ملت و سایر ترتیبات مربوط به رابطه اختیارات حکومت و حقوق ملت نبود، بنابراین «متمم قانون اساسی» تهیه شد و به تصویب مجلس رسید و محمد علی شاه نیز آن را در ۱۲۸۶ امضا کرد.

در یک نگاه کلی، باید گفت در تدوین **قانون اساسی از طرز فکر اروپایی ها مدد گرفته شده** و **قوانین اساسی فرانسه و بلژیک الگو قرار گرفت محتوای اصول قانون اساسی مشروطه**، **ملی-اسلامی بود** و در زمان تصویب مترقی به نظر می‌رسید، اما در عمر ۷۳ ساله خود مورد بی حرمتی بسیاری از سوی نظام حاکم قرار گرفت و با تجدید نظر در آن، اصول مربوط به اختیارات

پادشاه افزایش و اصول مربوط به حقوق و آزادیهای فردی ملت کم‌رنگ، و به علت عدم توجه قدرت حاکم عملاً اعتبار خود را از دست داد

در نهایت آنچه از قانون اساسی باقی مانده بود بیشتر جنبه تشریفاتی و فرمایشی یافت. تا اینکه در ۱۳۵۸ با تدوین قانون اساسی جدید منسوخ گردید.

دومین قانون اساسی:

بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۷ پیش نویس اولیه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بنا به تاکید بنیانگذار جمهوری اسلامی به هنگام اقامت در پاریس، در پاییز ۱۳۵۷ (توسط آقایان دکتر ناصر کاتوزیان، دکتر محمد جعفر لنگرودی و دکتر حسن حبیبی، لاهیجی و میناچی) در ایران تهیه شد و متعاقباً مورد بررسی های متعدد قرار گرفت.

در بهمن ۵۷ امام خمینی از جمله وظایف دولت موقت بزرگان را تشکیل مجلس مؤسسان (خبرگان قانون اساسی) منتخب مردم برای تصویب قانون اساسی اعلام کرد.

طرح نهایی آن در هیات دولت و شورای انقلاب در حضور امام به مشورت گذاشته شد. و برای همین کار متعاقب آن مجلس خبرگان قانون اساسی به انتخاب ملت تشکیل گردد و پس از بررسی و اصلاحات لازم در طرح پیشنهادی به همه پرسى گذاشته شد در تاریخ ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۸ هفتاد و سه نفر ۷۳ به عنوان نماینده مردم انتخاب و مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ با پیام امام خمینی کار خود را آغاز کرد .